خیالبافی پان ترکیست‌ها ـ واقعیت تاریخی!

نوشتهٔ عبدالله مرادعلی بیگی

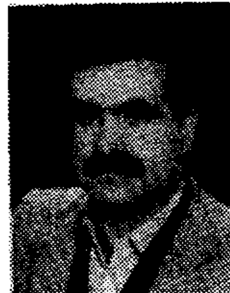
چاپ چند مطلب در شماره‌های اخیر ماهنامه «گزارش» نشان داد حرکت خزندهٔ جریان پان ترکیسم خیلی جدّی‌تر از آن است که بعضی‌ها می‌پندارند. از خلال آن مطالب حتّی این نکته بوضوح قابل درک بود که جریان مزبور، به تلاش در سرزمین‌هائی که سابقاً جزو جغرافیای سیاسی یا فرهنگی ایران بوده‌اند و اکنون نیستند، قانع نیست و فعالیت در محدودهٔ سیاسی کنونی کشور ما را هم در دستور کار خود دارد!

مطالعه آن مطالب مرا واداشت تاریخچه فشرده‌ای از سوابق مسجّل و غیرقابل انکار مربوط به محدوده جغرافیائی و فرهنگی ایران از دیرباز تاکنون، و نیز حقایقی را دربارهٔ خوارزم و فرارود ارائه دهم که در زیر آمده است و امیدوارم برای تنظیم ذهنیت‌های مغشوش افراد ناآگاه مفید واقع شود:

دربارهٔ سرزمین و تبار ساکنان خوارزم و فرارود (= ورارود = ماوراءالنهر) پان ترکیست‌ها داعیه‌های کذبی دارند که بکلی بی‌پایه و بنیان و برخلاف واقعیت‌های تاریخی است. البته طرح دعاوی ناروا دربارهٔ تاریخ، تبار اقوام و سرزمین باستانی آنان، در چهارچوب تفکرات پان ترکیستی امری عادی شمرده می‌شود و تنها محدود به تاریخ و تبار ساکنان باستانی خاستگاه اقوام آریایی در خوارزم و فرارود نمی‌شود. چنانکه تاریخ‌نگاران پان ترکیست در نوشته‌های خود برخلاف همهٔ یافته‌های علمی و رأی و نظر رسمی علمای تاریخ و نژاد که بر آریایی نژاد و ایرانی تبار بودن دودمان‌های کهن تورانی (= سکایی) و سرمتی و اقوام باستانی میتانی، هیتی، اورارتویی، کاسی، گوتی و... تأکید دارند، نه تنها تبار ایرانی این اقوام را منکر می‌شوند و حتی مادها و در نتیجه فرزندان بلافصل آن قوم، یعنی کردها را نیز غیرایرانی می‌شمارند، بلکه اساساً با تحریف و جعل واقعیت‌های تاریخی و بدون ارائهٔ هیچ سندی، اقوام یاد شده و بسیاری دیگر از اقوام ایرانی و غیرایرانی عصر باستان را ترک‌نژاد می‌خوانند.

جعل تاریخ و در کنار آن سب ملتهای غیرترک چونان دو اصل اساسی تفکیک‌ناپذیر نظام فکری پان ترکیسم، سر تا سر کذب‌نامه‌های مورخان پان ترکیست را انباشته است. کوشش پان ترکیست‌ها برای ترک‌نژاد جلوه دادن اقوام باستانی، با این هدف انجام می‌گیرد که بتواند با جعل حضور تاریخی برای مردم ترک‌نژاد در سرزمین‌های قلمروی آن اقوام رویای کاذبهٔ موجودیت ملت واحد ترک، از دریای سیاه تا سواحل اقیانوس آرام را برپایه‌ای بظاهر قابل توجیه تاریخی تحقق بخشد.

امّا اصولاً این رویای پان ترکیستی، یعنی تجسم همهٔ ترکی زبانان عالم و یا حتی در مقیاس بسیار کوچکتر، تمام ترک نژادان یک محدودهٔ جغرافیایی فراملّی در یک ملت واحد بر هیچ منطق علمی در تاریخ و جامعه‌شناسی استوار نیست. حتی بنظر می‌رسد که پرداختن به این امر کاملاً ذهنی و غیرقابل دسترس، بسیار وهم آمیزتر از تجسم مثلاً ملت واحد آریایی‌نژاد و یا تجربهٔ کاملاً شکست خوردهٔ عرب زبانان در یک ملت واحد باشد. البته دلایل کافی وجود



عبدالله مرادعلی بیگی

دارد که نشان می‌دهد سیاستهای استعماری در جهت اغراض سیاسی و فرهنگی، و به منظور نیل به مطامع اقتصادی، پان ترکیسم را که تجلّی اوج عصبیت‌های نژادگرایانه است، بر علیه نزدیکی بیشتر و وحدت اصولی ملتهای منطقه جعل کرده است.

آغاز همسایگی با ایرانیان

تاریخ واقعی ترکان، از آغاز تا پایان، با فراز و فرودهایی که طی قرون داشته‌اند بسیار روشن است. ابهامی هم دربارهٔ جغرافیای تاریخی گسترش نژاد ترک و علت‌های ترکی زبان شدن گروههایی از مردمان در اینجا و آنجا، وجود ندارد. ولی تاریخ‌نگاران پان ترکیست می‌کوشند که با شاخ و برگ‌های داستانی، هرچه بیشتر تاریخ ترکان را در هاله‌های وهم‌انگیز اساطیری فرو برند و آن را در پیچاپیچ دهلیز ناشناخته‌های دوران باستان بگردانند تا بلکه بهتر بتوانند از دل آن، تاریخ دلخواه خود را بزایانند.

مورخان به اتفاق، مبداء تاریخ ترکان را سال ۵۴۵ میلادی می‌دانند. در این زمان، قبایل گوناگونی که از تیره‌های مختلف بودند و خود را تُرک می‌خواندند، هنوز در دامنه‌های جنوبی کوه‌های آلتای (Altai) بسر می‌برند و میان سرزمین ترکان با ایران در آن عصر، سرزمین هیتال (= سرزمین کاشغر کنونی) قرار داشت، که از سیر دریا تا شرق خُتن امتداد می‌یافت. هیتالیان (= هیاطله = افتالیت‌ها) از اقوام سکایی و آریایی‌نژاد بودند. پاره‌ای از محققان، سکاییان را با تورانیان یکی می‌دانند و سرزمین آنان را «ایران بیرونی» (= ایران خارجی) می‌خوانند.

حدود یک دهه پس از ظهور ترکان در تاریخ، خسرو اوّل، انوشیروان (= انوشه‌روان) با کمک آنان دولت هیتالی را از میان برداشت، که در نتیجه آن ترکان بخشی از سرزمین آریایی‌نشین هیتال را نصیب بردند و با ایران همسایه شدند. از آن زمان تا پایان کار دولت ساسانیان، پیکارهایی میان ترکان با ایران رخ داد، ولی همواره قدرت دولت ساسانی مانع دستیابی ترکان به خوارزم، سغد و فرغانه بود. ترکان در ادامهٔ هجوم به سوی سرزمین‌های غربی‌تر زادگاهٔ خود، از سرزمین‌های شمالی دریاچه خوارزم و دریای مازندران گذشتند و تا حوالی دریای سیاه پیش تاختند. همزمان با سقوط دولت ساسانیان، قدرت ترکان نیز به اضمحلال گرایید.

سالها پس از آنکه خراسان بدست اعراب مسلمان افتاد، نخستین گروه‌های بزرگ ترک که بیشتر در جنگها به اسارت مسلمین درآمده بودند، در شهرهای خوارزم و فرارود ظاهر شدند. باید توجه داشت که همهٔ این گروهها که ترک خوانده می‌شدند، ترک‌نژاد نبودند، بلکه بیشتر آنان از اقوام ترک مانند (نظیر ترکمانان) و یا ترکی‌زبان (نظیر قرقیزها وکازاگها ـ قزاق‌ها) بودند که در مجاورت ترکان (ترک‌نژادان) در آن سوی سیر دریا می‌زیستند.

اعراب بطور کلی همهٔ اقوام صحراگردی را که از آن سوی سیردریا می‌آمدند، ترک می‌خواندند. بیشتر اسیران ترک (= ترک‌نژاد، ترک مانند و ترکی زبان) با قبول اسلام در خدمت امرای محلی و یا در دستگاهٔ اوّلین سلسله‌های ایرانی پس از اسلام خراسان، بویژه در دربار سامانیان، تربیت ایرانی یافتند و به شوکت و

منزلتی رسیدند.

از میانه‌های سده‌ی چهارم هجری خورشیدی (= دوره‌ی پایانی نیمه‌ی دوّم سده‌ی دهم میلادی)، در نتیجه‌ی بعضی رخدادهای تاریخی، سلسله‌های ایرانی ترک نژاد یا ترک مانند، بتدریج در سر تا سر ایران تأسیس شدند که بنیانگذاران آنها همان اسیران جنگی آزاد شده و امیران تربیت یافته‌ی دربارهای ایرانی خراسان بودند. استمرار حکومت این سلسله‌ها برای سده‌های متمادی بر ایران و کوچ و استقرار ایلات ترک مانند و ترک‌نژاد در مناطق مختلف آن، سبب رواج زبانهای شبه ترکی و ترکی در بخش وسیعی از ایران شد. چنانکه امروز اکثریتی از ساکنان خوارزم و فرارود و نیز مردمان ایرانی تبار بسیاری در پهنه‌های دیگری از ایران زمین، در آذربایجان واران، به یکی از زبانهای شبه ترکی، مانند قرقیزی، ازبکی، ترکمنی و آذری سخن می‌گویند. امّا غالب این مردمان را به سبب آنکه زبانشان شبه ترکی و یا حتی اگر ترکی است، ترک نژاد نمی‌توان خواند، همانگونه که سلاطین سلسله‌های ایرانی ترک‌نژاد و ترک مانندی نظیر غزنویان و سلجوقیان و یا گورکانیان هند و برخی از امپراتوران عثمانی را که به فارسی سخن می‌گفتند و حتی بعضاً اشعار ناب فارسی می‌سرودند و بیشترین سهم را در گسترش زبان فارسی نسبت به سلسله‌های ایرانی غیرترک داشتند و نیز خیل عظیم شعرای ترک‌نژاد فارسی گوی دربار آنان را نمی‌توانیم آریایی نژاد بخوانیم.

رابطه‌ی زبان با نژاد

غالباً نیز چنان نیست که متکلّمان به یک زبان دارای ریشه‌ی مشترک نژادی باشند. یک زبان ممکن است توسط عوامل پشتیبانی کننده‌ی مختلفی چون قدرت نظامی و سلطه‌ی دراز مدت سیاسی و یا نفوذ گسترده‌ی فرهنگی در قلمرویی خارج از مرز نژادی خود نیز رواج بیابد. **چنانکه هر یک از زبان‌های انگلیسی، اسپانیولی، پرتغالی و فرانسوی بواسطه‌ی بهره‌مندی از پشتیبانی قدرتهای استعماری اروپا، با از میدان بدر کردن زبانهای بومی، ملّی و یا نژادی در بسیاری از مناطق افریقا، آسیا و تقریباً کل قاره‌ی آمریکا (شمالی و جنوبی)، امروز نه تنها زبان غالب و مورد تکلم اکثریت تام نژادهای غیر اروپایی در مناطق یادشده است، بلکه بصورت زبانهای رسمی و ملّی مردمان آن سرزمین‌ها در آمده است.** زبان فارسی نیز، چون حامل ارزش‌های انسانی یک فرهنگ بسیار نیرومند است، طی سده‌های بسیار، زبان علم و ادب و زبان همدلی اقوام و نژادهای گوناگونی در پهنه‌ی وسیعی از چین تا بالکان بود و در هند و آسیای کوچک رواج گسترده‌ای داشت.

به هر رو، گسترش زبان و زایش نژاد همیشه هماهنگ با هم عمل نمی‌کنند و معمولاً جغرافیای گسترش آنها قلمروی یکسانی ندارند. بنابراین مشترکات زبانی و نژادی، هیچ یک، نه به تنهایی و نه در کنار هم، علت وجودی حیات ملّی یک ملت نمی‌توانند باشند، بلکه این دو در کنار عناصر دیگری از جمله دین مشترک و مانند آن، تنها عناصر سازنده‌ی هویت ملّی (= ملیت) هستند. واضح است که زبان اگر در پهنه‌ی فراگیر ملّی مطرح و مورد تکلم باشد، زبان اکثریت و عنصری از عناصر ملیت (= هویت ملّی) است. ولی اگر چنانچه زبان تنها در عرصه‌های محدود قومی و منطقه‌ای، زبان گروهی هر چند بزرگ از مردم یک جامعه‌ی ملّی باشد، فقط عنصری از هویت محلی خواهد بود. همین حکم درباره‌ی نژاد و سایر عناصر تشکیل دهنده‌ی هویت ملی نیز صادق است.

باید توجه داشت که مشترکات زبانی، دینی، نژادی و غیر آن به سبب متغیّر بودن نیاز ملّی در ادوار مختلف حیات ملت، همیشه به یکسان به کار شناسایی ملت نمی‌آیند، بلکه گاه یک عنصر هویتی، مثلاً دین در میان دیگر عناصر آن، در رابطه با نیاز ملّی در یک زمان معینی از تاریخ، برجستگی بیشتری می‌یابد و عنصر غالب شناخته می‌شود. بنابراین شناخت ما از ملت، تنها به کمک این عناصر به دلیل ناپایدار بودن آنها برابر تغیّر نیاز ملی در طول حیات ملت، همیشه شناختی انتزاعی و بریده از حیات ملّی آن ملت خواهد بود. از این رو در کار شناسایی ملت به عنصر پایداری از هویت ملّی نیاز است که نیاز ملّی در طول حیات ملت نیز در چهارچوب ثابت آن قابل طرح باشد و حتی مشروعیت خود را تنها در قالب آن بیابد. این عنصر پایدار «فرهنگ ملّی» است. اساساً هم در بستر فرهنگ ملّی است که دیگر عناصر تشکیل دهنده‌ی هویت ملّی، مانند زبان، نژاد، دین، مشترکات تاریخی، اقتصاد، هنر و ... به درستی تعریف پذیر می‌شوند.

فرهنگ ملّی بستر مناسب تجلّی تمام ارزشها و مجموع آفرینش‌های ماندگار دین و دانش نسل‌های بهم پیوسته‌ی نژاد انسانی مردمانی است که سرنوشت مشترک تاریخی، آنسان را طی هزاره‌ها در بستر سرزمینی معین فراهم آورده است. پس فرهنگ ملّی، علاوه بر آنکه عنصر ثابت و همیشه غالب هویت ملی است که شناسایی کامل ملت تنها بواسطه‌ی آن ممکن می‌گردد، بلکه بطور مشخص نیز، فرهنگ ملّی در کنار موجودیت انسانی (= بستر حیاتی = مردم) و نیاخاک باستانی (= بستر سرزمینی = وطن)، یکی از سه عاملی است که تکوین و تشکیل ملت بسته به آن است. **بنابراین، آنچه به واقع به یک ملت موجودیت می‌بخشد، زبان و نژاد مشترک و امثال آن نیست. ملت از مجموع موجودیت انسانی و نیاخاک باستانی و فرهنگ ملی حیات می‌یابد و ادامه‌ی حیات ملّی آن نیز به هماهنگی مداوم میان این سه عامل بستگی تام و تمام دارد.**

با شناخت علمی و تاریخی حیات ملّی ملت ایران، آسان است تا دانسته شود که ساکنان دیروز و امروز خوارزم و فرارود و اصولاً همه‌ی اقوام با هر زبان و نژاد انسانی که در «قلمروی فرهنگ ایرانی»، بر بستر نیاخاک باستانی خود بود و باش دارند وابسته به حیات ملّی کدام ملت سرافراز تاریخند.

با این همه، امّا بی‌مناسبت نخواهد بود که در پاسخ به خیالپردازی‌های پان ترکیستی درباره‌ی سرزمین خوارزم و فرارود و تبار ساکنان باستانی آن، در اینجا اشاره‌ای هر چند گذرا به واقعیت‌های آشکاری که از زبان کهن‌ترین اسناد تاریخ بیان می‌شود، داشته باشیم.

خاستگاه اقوام آریایی

صرفنظر از معدود پژوهندگانی که در ادواری خاص، بنابر تمنیات سیاسی و یا تمایلات نژادگرایانه‌ی رایج در اروپا و بطور کلی غرب،

خاستگاه‌ی اقوام آریایی را به مرکز اروپا و یا به شمال آن کشانیده‌اند، اکثریت قریب به اتفّاق محققان صاحب‌نظر در تاریخ، نژاد، دین، زبان و... اقوام آریایی، قاطعانه اراضی جلگه‌ای میان رودهای سیردریا و آمودریا و مسیر شعبات آنها تا پیرامون دریاچه خوارزم را نخستین سرزمین اقوام آریایی دانسته‌اند.

در این باره می‌توان برای نمونه از رأی و نظر دانشمندان بنامی چون، آلتهایم (Altheim)، لومل (Lommel)، ماکس مولر (M. Mueller)، شدر (Schaeder) آلمانی، آرتورکریستین سن .A) (Christensen دانمارکی، نیبرگ (Nuberg) سوئدی، میلز (Mills) انگلیسی، ژوبن ویل (Jubainville) فرانسوی و بسیاری دیگر که تنها آوردن نام معتبرترین آنان خود فهرستی بس طولانی خواهد شد، یاد کرد که همگی سرزمین‌های یاد شده را خاستگاه و نخستین منزلگاههای اقوام آریایی اعلام کرده‌اند.

یافته‌های باستان‌شناسان روس (از دوران سلطه‌ی تزاران تا عصر حاکمیت بلشویکان) از کاوش‌های باستان‌شناسی در مناطق باستانی خوارزم و فرارود (= ورارود = ماوراءالنهر) و دشت خاوران (= سرزمین پارت = گرگان باستانی در شرق دریای مازندران) نیز تماماً دلالت بر حضور اقوام آریایی از باستانی‌ترین زمان در این سرزمین‌ها دارد. **براساس چنین یافته‌های مستند و غیرقابل انکاری از دوران باستان و ادوار پس از آن بوده است که محققان روس عصر سلطه‌ی کمونیستی با وجود محدودیت‌های بسیاری که در بیان واقعیت‌های خارج از چهارچوب تفکرات جزمی حاکمیت حزبی داشتند، ناچار شدند ضمن تأیید این حضور باستانی، استمرار پیوندهای فرهنگی، دینی و تاریخی اقوام این سرزمین‌ها را با جامعه‌ی بزرگ اقوام ایرانی به نوعی در تمام ادوار تاریخ نیز مورد تأکید قرار دهند.**

امّا معتبرترین اسنادی که به روشنترین صورت، محیط جغرافیائی خاستگاه‌ی اقوام آریایی و نیز موضع نخستین منزلگاه‌های آنان را ترسیم می‌کند، نوشته‌های کهن دینی خود آنان است.

ریگ ودا (= Rigveda) = (یکی از چند کتاب ودا) کتاب مقدس هندوان و اوستا کتاب دینی زردشتیان هر دو از باستانی‌ترین آثار مکتوب اقوام آریایی هستند. از نوشته‌های این هر دو کتاب دینی، بویژه از اوستا این معنی به روشنی خود را می‌نمایاند که خاستگاه نخستین خانمانهای آریایی در پهنه‌ی خوارزم، سغد، بلخ، هرات، مرو، و ... میان بلندی‌های پامیر و سواحل شرقی دریای مازندران (دریای کاسپین) گسترده بوده است. از همین جایگاه بود که اقوام آریایی در دورانی بسیار بعید، مهاجرت بزرگ خود را که در چند نوبت و مرحله به مرحله انجام پذیرفت، آغاز کردند. چنانکه هر بار دودمانی از ایشان به سببی چند که انبوه شدن مردمان و دگرگشتن روابط میانشان از جمله‌ی آن بود، به جستجوی خانمانی تازه، رو به جانبی نهاد و سرزمینی را بوم و وطن خود ساخت. در این میان دودمان‌هایی به سوی غرب رفتند و در پهنه‌ی اروپا مسکن گزیدند و دودمانهایی به سمت جنوب سرازیر شدند، از سند گذشتند و در هند نشستند. امّا دودمانهایی نیز دل از نخستین نیاخاک باستانی نکندند، بلکه بتدریج رو به جنوب و غرب خاستگاه‌ی خود، در گستره‌ای که بعد بنامشان «ایران زمین» خوانده شد گسترش یافتند: از سیردریا تا حاشیه‌ی جنوب خلیج فارس و از سند تا فرات.

این یقین درباره‌ی دودمان‌های هند و ایرانی اقوام آریایی حاصل است که آنان تا پیش از جدایی از هم طی قرون متمادی در مناطقی از شمال شرق و مشرق ایران در کنار هم می‌زیستند.

در قطعاتی از سرودهای ودایی که قبل از ورود اقوام آریایی هند به شبه قاره سروده شده و فضای زمانی چندین قرنی دوران مهاجرت از نغمه‌های آن بخوبی پیدا است، نمادهایی وجود دارند که شاخصه‌های جغرافیایی هستند. این شاخصه‌ها به خوبی بر پستی و بلندی‌های شمال و شمال غرب و مغرب سرچشمه‌ها و سرشاخه‌های رود سند قابل انطباق توانند بود. البته هر چه زمان سرایش قطعات این سرودها به دوران مقدّم‌تری تعلق می‌گیرند به همان اندازه نیز نمادهای جغرافیایی نغمه‌ها به محیط پیرامون سرچشمه‌ها و سپس بستر رودهای سیردریا و آمودریا نزدیکتر می‌شوند. علاوه بر آن، در بخشی از فضای داستانی- اساطیری نخستین سرودهای ودایی، می‌توان محیط جغرافیایی خوارزم و فرارود را به عنوان میدان حماسی‌ترین نبردهای پهلوانی قهرمانان مشترک هند و ایرانی شناسایی کرد. همانگونه که این نخستین سرزمین ورجاوند آریایی، در اصیل‌ترین و آرمانی‌ترین حماسه‌های ملّی تاریخ داستانی ایران نیز که اساس آنها هم بر روایات دینی و ملّی آریایی ما قبل زردشتی استوار است، جایگاهی بس بلند دارد و میدان اصلی رزم و نام‌آوری پهلوانان پیکار جوی ایرانی است.

در پاره‌ای از قطعات متأخرتر سرودهای ودایی دوران مهاجرت، که صورت تاریخی‌تری دارند، اقوام آریایی هند پس از ترک نخستین سرزمین نیاکانی که دشت‌هایی در دامنه‌های آنسوی کوه‌ها (در سمت شمال) یاد شده‌اند، در حالی که پیوسته با جنگجویان سرزمین‌های پیش‌رو در نبرد هستند، از گذرگاه‌های کوهستانی به سوی دره رود سند ره می‌سپارند. امروز در این که «گذرگاه خیبر» یکی از اصلی‌ترین معابر در مسیر مهاجرت اقوام آریایی هند به سوی جنوب و سرزمین هند بوده است، جای تردید وجود ندارد.

خاستگاه‌ی اقوام آریایی در اوستا

در این میان، سخن اوستا درباره‌ی خاستگاه‌ی اقوام آریایی، نام و موضع جغرافیایی آن بسیار روشنتر از اشارات غیرصریح ودایی است. خاستگاه اقوام آریایی در اوستا «آریاویج» (= انیرینه ویجه) خوانده شده است که به معنی سرزمین آریایی است. آریاویج را به دلیل آن که نخستین سرزمین آریایی و اوّلین زادگاه این اقوام بود باید نیاخاک مشترک همه آریایی نژادان دانست.

از توصیفات روشنی که در بخش‌های مختلف اوستا، بویژه در کهن‌ترین روایات دینی- تاریخی آن از محیط جغرافیایی آریاویج شده است، براحتی می‌توان بر نقشه‌ی جغرافیایی، محل و موضع آن را پیرامون دریاچه خوارزم شناسایی کرد.

در وندیداد، فرگردیکم، نام شانزده سرزمین آریایی آمده است. بدین ترتیب: **ائیرینه‌ویجه (= خوارزم)، سوغده (= سغد)، مورو (= مرو)، باخذی (= بلخ)، نیسایه (= نسا)، هرایوه (= هرات)، وایکرته (= کابل)، اورو (= ولایت امروز غزنی)، وهرگان (= گرگان باستانی در شرق دریای مازندران) هرهواتی (= رخج = ولایت امروز قندهار) وبطورکلی تمامی سرزمین‌های حوزه‌ی رودهلمند (= هیرمند).** این سرزمینها، نخستین منزلگاه‌های اقوام آریایی هستند. آریاویج به عنوان خاستگاه‌ی این اقوام در رأس این منزلگاه‌ها قرار دارد. ترتیب نام این سرزمین‌ها در وندیداد با توجه به گسترش محیط جغرافیایی آنها در پهنه‌ی ایران شرقی، که یکی پس از دیگری از شمال به جنوب دنباله‌ی طبیعی سرزمین خوارزم می‌باشند، علاوه بر آنکه موضع جغرافیایی آریاویج را بر سرزمین خوارزم قابل انطباق می‌سازد، چگونگی آهنگ گسترش نخستین منزلگاه‌های اقوام آریایی (بطور مشخص شاخه‌ی دودمان‌های هند و ایرانی) را نیز تا پیش از جدا شدن آنان از هم نشان می‌دهد.

شک نیست که دودمان‌های آریایی هند، پس از ترک نخستین سرزمین نیاکانی در خوارزم، در قسمتی از مسیر طولانی مهاجرت خود به سوی جنوب و دره‌ی رود سند، که بتدریج و منزل به منزل انجام می‌شد، زمانی دراز همچنان در کنار آن دسته از دودمانهای آریایی (= ایرانی) که ایران شرقی تا حوزه رود هیرمند را منزلگاه‌های خود ساخته بودند، طی طریق می‌کردند. بنابراین می‌توان گفت که دودمانهای هندی در نخستین مرحله مهاجرت از خوارزم، پیش از آنکه متوجه‌ی سرزمین هند شوند، تا قرنها در منزلگاه‌های آریایی مشرق ایران با دودمان‌های ایرانی در یکجا بود و باش داشتند. حتی دور نیست اگر گفته شود که دودمانهای آریایی هند در آغاز پیکره‌ی شرقی‌تر دودمانهای ایرانی را در مشرق ایران زمین تشکیل می‌دادند. امّا این همخانمانی سرانجام پس از

اجتماعی ←

زمانی طولانی بر اثر بعضی پیشامدهای تاریخی، بویژه با تحول بنیادینی که با ظهور زردشت در باور دینی دودمانهای آریایی ایران شرقی رخ نمود و سبب طرد خدایان کهن آریایی از سوی بخشی از آنان شد، به پایان آمد. در نتیجه باورمندان آئین کهن بناچار همخانمانان آریایی خود را در مشرق ایران ترک کردند و در دوّمین مرحله مهاجرت خود، به سرزمین‌های آنسوی رود سند رفتند. به یقین ظهور زردشت، اقوام آریایی را در مناطق اولیه‌ی گسترش آئین مزدایی، از خوارزم تا سیستان، به دو گروه‌ی بزرگ دودمانی، هند و ایرانی، نخست در دو سوی مرز باورهای دینی و سپس مرزهای جغرافیایی تقسیم کرد. آنان که خانمان آریایی خود را پاس داشتند و به ترک آن راضی نشدند ایرانی، و آنان که ترک خانمان کردند و از آب سند گذشتند، هندی (= سندی) خوانده شدند.

وجود تعداد بیشمار واژگان و مفاهیم مشترک در زبان سرودهای ودایی و گاثایی، در واقع حاصل چنین عصری از دوران زیست مشترک دو دودمان هند و ایرانی در پهنه‌ی نخستین منزلگاه‌های آریایی ایران شرقی، از خوارزم تا سیستان است. زیرا وجود یک چنین سابقه‌ای از ارتباط نزدیک و مستمر و تداوم آن برای زمانی طولانی و نیاز دو دودمان به درک مفاهیم زبان یکدیگر، یکی از دلایل اصلی بکارگیری این تعداد وسیع از الفاظ و مفاهیم مشترک، میان دو زبان آریایی فوق بود. اگر چه طبیعی است که با ظهور زردشت و گسترش دین مزدیسنا، کیفیت معانی تعداد زیادی از الفاظ مشترک، بویژه آنجا که واژه‌ها مربوط به نگرش هر یک از دو دودمان به جهان هستی و منزلت و یا خفت خدایان باستانی آریایی (= خدایان آئین دیویسنا) می‌شد، دگرگونی‌های عمیق پذیرفته باشد.

محققان تأکید دارند که قدمت کهن ترین بخش اوستا، یعنی گاثاها که به تحقیق سروده شخص زردشت است، بمانند سرودهای اولیه‌ی ودایی به زمانی باز می‌گردد که دودمان‌های هند و ایرانی هنوز در شمال شرق و مشرق ایران باهم می‌زیستند. مضافاً بر اینکه محققان، زبانی را که گاثاها با آن سروده شده است، یکی از زبانهای ایران شرقی می‌دانند. آرتور کریستین سن می‌نویسد: «زردشت گاثاها را به لهجه‌یی که دعوت شدگان او سخن می‌گفتند (یعنی زبان مشرق ایران نوشت.» //کیانیان ـ ص ۵ //.

با توجه بر اتفاق رای محققان که محل تنظیم سرودهای اولیه‌ی ودایی را خارج از هند، در محیط جغرافیایی نخستین منزلگاه‌های آریایی مشرق ایران می‌شمارند، شک نیست که زبان این سروده نیز باید یکی از لهجه‌های ایران شرقی باشد. بر این اساس است که زبانشناسان وحدت ریشه‌ای بیشتری، جدای از مانندگی‌های الفاظ و مفاهیم، میان زبان سرودهای ودایی و زبانی که گاثاها با آن سروده شده است قایلند.

اوستاشناسان، گذشته از زبان گاثاها، زبان هات‌های هفتگانه (= هپتنگ هائیتی = Haptang Hâiti = هات‌های ۳۵ تا ۴۱ یسنا) و یشت‌های اولیه (= شامل یشت‌های بلند) را که به ترتیب بعد از گاثاها، قدیمی‌ترین بخش اوستا هستند و در فاصله زمانی زیادی پس از زردشت تدوین شده‌اند نیز مربوط به ایران شرقی می‌دانند. باید توجه داشت که در فاصله‌ی زمانی سروده شدن گاثاها و تنظیم و تدوین یشت‌ها، بواسطه‌ی متحول شدن زبانهای ایرانی شرقی، زبان یشت‌ها نسبت به زبان گاثایی برای پذیرش و بیان مفاهیم گسترده‌تر دینی، ظرفیت بیشتری از خود نشان داده است.

به عقیده‌ی محققان گذشته از زبان، محیط جغرافیایی روایات نیز در یشت‌ها بمانند گاثاها، سرزمین‌های ایران شرقی است. همانگونه که کریستین سن می‌نویسد: **«این محیط جغرافیایی علاوه بر حوزه‌ی شط هلمند (= هیرمند) یعنی زرنگ (سیستان) عبارت بوده است از نواحی آریا، مرو، سغد، خوارزم و بطور خلاصه تمام ایران شرقی.»** //کیانیان ـ ص ۶ //.

یشت‌ها اگرچه در دوران پس از زردشت تنظیم شده‌اند ولی چون محصول عصر پذیرش دوباره‌ی خدایان کهن آریایی طرد شده از سوی زردشت توسط دودمان‌های ایرانی است، روایات آن نیز منعکس‌کننده‌ی روح باورهای مشترک دینی اقوام آریایی در باستانی‌ترین زمان آن می‌باشد. حتی گروهی از صاحب نظران بر این باورند که برخی مواد مطالب این روایات، از جمله آنچه در رابطه و مربوط به محیط جغرافیایی خاستگاه‌ی اقوام آریایی و نخستین منزلگاه‌های آنان می‌شود، بی هیچ تغییری، همانگونه که از قبل براساس مجموع واقعیت‌های تاریخی و روایات دینی و باورهای اساطیری، در منظومه‌های کهن‌تر دین باستانی آریایی پیش از زردشت وجود داشته دوباره در یشت‌ها آمده است. به علاوه دین زردشت هنوز در عصر تدوین یشت‌های اولیه، با وجود گذشت زمانی طولانی از دوره‌ی زردشت، همچنان در همان محیط جغرافیایی اولیه‌ی ظهور و گسترش خود، در ایران شرقی، در پهنه‌ای که خوارزم تا سیستان، میان صحرای مرکزی ایران و رود سند گسترده است، باقی مانده بود.

بر این اساس و بر پایه‌ی شواهد متعدد دیگر، فضای زمانی روایات در یشت‌ها به ادوار بسیار کهن‌تری از عصر گاثاها تعلق می‌گیرد و تا به باستانی‌ترین دوران زیست مشترک اقوام آریایی در نخستین سرزمین نیاکانی یعنی زادگاه‌ی آنان باز می‌گردد. بنابراین آنچه که یشت‌ها از محیط جغرافیایی خاستگاه و نخستین منزلگاه‌های اقوام آریایی ترسیم می‌کند به یقین باید به عنوان کهن‌ترین سند تاریخ درباره تبار ساکنان باستانی خوارزم و فرارود تلقی شود.

در بندهای ۱۳ و ۱۴ مهریشت که خود در میان یشت‌های اولیه از قدیمی‌ترین یشت‌ها است، از محیط جغرافیایی آریاویچ (= خوارزم) و سرزمین‌های پیرامون آن که نخستین منزلگاه‌های آریایی هستند، تصویری این چنین روشن ترسیم گردیده است.

«[اوست] نخستین ایزد مینوی که پیش از [سر بر آوردن] خورشید جاودانهٔ تیزاسب بر فراز کوه «هرا» برآید؛ نخستین کسی که با زیورهای زرین آراسته از فراز [کوه] [زیبا] [ی «هرا»] سر بدر آورد و همه خانمانهای آریایی را از آنجا بنگرد. آنجا که شهریاران دلیر [رزم آوران] بسیار بسیج کنند. آنجا که کوه‌های بلند و چراگاه‌های بسیار برای ستوران هست. آنجا که دریاهای فراخ و ژرف هست. آنجا که رودهای پهناور در خور کشتیرانی با انبوه خیزابهای خروشان به سنگ خاره و کوه خورد و به سوی «مرو» (در «هرات») و «سغد» و «خوارزم» شتابد.» //اوستا نگارش جلیل دوستخواه ـ گزارش پورداود. // □